

بررسی دلایل قاعده طهارت و حکم مستفاد از آن

ابراهیم توکلی مقدم^{۲۱*}

۱- دکتری رشته کلام امامیه، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

۲- استاد سطوح عالی فقه و اصول، حوزه علمیه خراسان، مشهد، ایران.

پذیرش مقاله: ۵ شهریور ۹۹

دریافت مقاله: ۱۹ تیر ۹۹

چکیده

در این پژوهش تلاش بر آن است تا وجود قاعده‌ای به نام قاعده طهارت در شبهات موضوعیه و حکمیه بررسی شود و استفاده چنین قاعده‌ای از روایات، و واقعی یا ظاهری بودن حکم مستفاد از آنها، مورد دقت قرار گیرد. در این مقاله با جستجو در کتب اصولیان و فقهای به نام، مهم‌ترین دیدگاه‌ها در این‌باره شناسایی، نقل و مورد بررسی قرار گرفته است. بررسی کلمات دانشمندان مذکور نشان می‌دهد که اگرچه اصولیان اصل این قاعده را پذیرفته اند، اما دیدگاه یکسانی در جزئیات آن ندارند و همچنین در اینکه روایاتی که به عنوان مدرک این قاعده شناخته می‌شود، فقط بر قاعده طهارت دلالت داشته باشد یا بیان‌گر طهارت واقعی اشیاء و اصول و قواعد دیگری مانند استصحاب نیز باشد، اتفاق نظر وجود ندارد. نتایج پژوهش نشان داد که مهم‌ترین دلیل بر قاعده طهارت، موثقه عمار است که مؤید نظر کسانی است که مدعیند این روایت تنها بر قاعده طهارت ظاهری دلالت دارد.

کلمات کلیدی: اصالة الطهاره، اصل طهارت، قاعده طهارت، طهارت ظاهری، قاعده فقهیه، اصل عملی.

مقدمه

طهارت در لغت

طهارت در لغت به معنای پاکی، تمیزی و زوال پلیدی و آلودگی و نجاست آمده است [۷]. که البته گاهی در مورد پاکی جسم به کار می‌رود و گاهی در مورد پاکی نفس [۴ و ۳]. از موارد استعمال این ماده در طهارت مادی می‌توان به آیه «و ثيابک فطهر» و از موارد استعمال آن در طهارت معنوی به آیه «ان الله اصطفاک و طهرک» اشاره کرد [۵].

طهارت در اصطلاح

در علم فقه طهارت به دو معنا به کار می‌رود؛ یکی در طهارت جسم از آنچه که در شریعت قدر و نجس محسوب شده است و دیگری در طهارت نفس از آنچه که از آن با عنوان حدث یاد می‌شود. نجاسات را یازده مورد شمرده‌اند (مانند خون و بول و منی). طهارت مادی با دوازده مطهر (مانند آب و خورشید و استحاله) حاصل می‌شود. حدث نیز به دو قسم حدث اصغر (مانند بول و ریح) و حدث اکبر

* نویسنده مسئول: ابراهیم توکلی مقدم، آدرس ایمیل: etm1389@gmail.com، شماره تماس: ۰۵۱۳۷۲۴۰۲۴۶



(مانند جنابت و حیض) تقسیم می‌شود. طهارت معنوی نیز صرفاً با سه چیز حاصل می‌شود؛ وضو، غسل و تیمم [۶].

از معصومان علیهم‌السلام است؛ این روایات در ادامه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

قاعده طهارت و تبیین محل نزاع

در دین مبین اسلام برخی موارد مانند بول و خون از نجاسات و خبائث شمرده شده است و احکام و آثاری بر آن بار شده است و یا در برخی موارد، طهارت از چنین خبائثی موضوع برخی احکام و آثار قرار گرفته است. به عنوان مثال، بیع بول فی‌نفسه موضوع حرمت است و طهارت لباس از خبثی مثل بول، شرط صحت نماز. در مواردی که طهارت از خبث موضوع حکم و اثری قرار گرفته است، مسأله از دو حال خارج نیست؛ یا مکلف به طهارت آن علم دارد و یا شک؛ در مواردی که علم به طهارت وجود دارد، وظیفه روشن است؛ همچنین در مواردی که اماره‌ای بر طهارت یا نجاست قائم شود نیز، وظیفه روشن است؛ مثل اینکه در شبهات موضوعیه، بینه بر طهارت آن شیء دلالت کند و یا در شبهات حکمیه، خبر واحد حکم به نجاست خون کند.

اما سؤال این است که در مواردی که مکلف علم به طهارت ندارد وظیفه چیست؟ قاعده طهارت متکفل این امر است و بیان‌گر آن است که هر چیزی که در طهارت و نجاست آن شک وجود دارد، محکوم به طهارت است تا زمانی که علم به طهارت آن پیدا نشود. خصوصیات این قاعده مانند اصل عملی بودن یا قاعده فقهیه بودن آن، نسبت آن با قاعده حل، نسبت آن با اصول موضوعی، فرق آن با اصالة‌الطهاره، واقعی یا ظاهری بودن حکم مستفاد از آن و بررسی جریان آن در شبهات حکمیه در ادامه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۱. پیشینه بحث

پیشینه این قاعده به عصر معصومان علیهم‌السلام می‌رسد، چون مهم‌ترین دلیل بر ثبوت قاعده طهارت، روایات منقول

۲. روش‌شناسی

روش تحقیق در این نوشتار، روش کتابخانه‌ای و شیوه نگارش مقاله، توصیفی، تحلیلی و تطبیقی است.

۳. قاعده طهارت؛ مسأله اصولی یا قاعده فقهی

قاعده طهارت، گاهی در شبهات موضوعیه جاری است و گاهی در شبهات حکمیه. در اینکه آیا قاعده طهارت در شبهات موضوعیه همچون دیگر اصول و قواعدی که در شبهات موضوعیه به کار می‌رود، مورد استفاده قرار می‌گیرد (مانند استصحاب موضوعی، قرعه، قاعده فراغ، قاعده تجاوز و قاعده ید) یا نه، ربطی به علم اصول ندارد و به مناسبت در اصول مورد بحث قرار گرفته است. در این نکته بحثی نیست و بیشتر اصولیانی که به این بحث پرداخته‌اند، به آن معترفند. دلیل این امر این است که در علم اصول از قواعدی سخن گفته می‌شود که در طریق استنباط احکام شرعیه کلیه قرار می‌گیرد، و اصول موضوعی صرفاً رافع تحریر در موضوعات مشتبه است.

در پاسخ به اینکه آیا قاعده طهارت در شبهات حکمیه، قاعده‌ای فقهی است و یا مسأله‌ای اصولی، و در هر صورت چرا در مباحث علم اصول مورد بحث قرار نگرفته است، مرحوم آخوند خراسانی فرموده است: اصول عملیه عبارتند از آنچه که مجتهد بعد از فحوص و یأس از دستیابی به دلیل عقلی یا نقلی، به آن منتهی می‌شود که مهم‌ترین آنها چهار اصل براءت، احتیاط، تخییر و استصحاب است و مواردی چون قاعده طهارت در شبهات حکمیه، هرچند از مواردی است که عمل فقیه به آن منتهی می‌شود، اما از آن به عنوان یکی از اصول عملیه در علم اصول بحث نمی‌شود. این امر به دو دلیل صورت می‌گیرد:

طهارت در آن، پس از فحوص و یأس از دلیلی است که بر طهارت یا نجاست آن دلالت کند و روشن است که چنین امری کار فقیه است.

^۱ به عنوان مثال، شک در طهارت و نجاست حیوانی که محصول لجاج یک نجس‌العین و یک طاهر‌العین است، شبهه حکمیه است و رجوع به قاعده

شهید صدر نیز فرموده، اگرچه قاعده طهارت فی نفسه عمومیت دارد، اما عمومیت آن به حدی نمی‌رسد که قاعده مشترکی در استنباط حکم در ابواب فقهی متعدد محسوب شود و این آن مسأله‌ای است که سبب می‌شود بتوان از مثل قاعده طهارت در کتاب الطهاره در فقه بحث کرد، اما بحث از آن در بابی از ابواب علم اصول جایز نباشد [۱۰].

۳-۱. فرق قاعده طهارت و اصل طهارت

گاهی این دو ترکیب به جای یکدیگر به کار می‌روند و مراد از اصل طهارت یا اصالة الطهاره، همان قاعده طهارت است، اما گاهی این دو نشانگر دو مسأله متفاوتند، قاعده طهارت همان قاعده مستفاد از روایاتی چون روایت موثقه عمار است که در هر جایی که شک در طهارت و نجاست چیزی داشته باشیم کارآیی دارد، اما اصل طهارت عبارت از استصحاب طهارت است که صرفاً در مواردی جریان دارد که حالت سابقه آن شیء معلوم باشد و مکلف شک در بقاء طهارت آن داشته باشد. پاسخ به این سؤال که در مواردی که هر دو قاعده طهارت و اصل طهارت امکان جریان دارند، کدامیک مقدم است، در ادامه خواهد آمد.

۳-۲. تصویر جریان قاعده طهارت در شبهات حکمیه
شک در طهارت و نجاست به دو شکل قابل تصویر است؛ یکی از جهت حکم کلی و در جایی که شک ما به جهت فقدان، اجمال و تعارض نصی است که از ناحیه شارع لازم است به مکلف واصل شود، که از آن به شبهات حکمیه تعبیر می‌شود و دیگری از جهت حکم جزئی و در جایی که شک ما در حکم یا در موضوع جزئی است و منشأ شک، خلط مصادیق خارجی و اشتباه امور خارجی است، و از آن به شبهات موضوعیه یاد می‌شود. در اینکه در شبهات موضوعیه قاعده طهارت جاری می‌شود سخنی نیست، اما نسبت به اینکه در شبهات حکمیه نیز قاعده طهارت مجرا دارد و یا این قاعده مختص به شبهات موضوعیه است، اختلاف است.

الف. بحث از قاعده طهارت بی‌اهمیت است، چون اختلافی در آن نیست، مقبول همگان است و نیازی به نقض و ابرام ندارد؛ در حالی که چهار اصل مذکور، محل اختلاف است و در اینکه مجرای هر یک از این اصول چه مواردی است، نیازمند استدلال و اقامه برهان است.

ب. قاعده طهارت به باب طهارت اختصاص است، در حالی که دیگر اصول، در تمام ابواب فقهی کارآیی دارند و مختص به باب خاصی نیست [۷].

در پاورقی نیز فرموده است: نگویید که طهارت و نجاست حکم نیست و از موضوعات خارجی است که شرع آن را کشف کرده و لذا همواره شبهه در آن، شبهه موضوعیه است، زیرا اولاً این گونه نیست، بلکه طهارت و نجاست از احکام وضعیه شرعیه هستند، از این رو در شرائع گوناگون به لحاظ مصالح خاص آن شرائع، مختلف می‌شوند. ثانیاً بر فرض که چنین باشد، در جایی که شبهه و اشتباه، به خاطر عدم وجود دلیلی بر طهارت یا نجاست باشد، شبهه، حکمیه است و مرجع رفع آن کسی نیست جز شارع و این گونه موارد از شبهات حکمیه محسوب می‌شود [۷].

البته برخی در مقابل گفته‌اند ملاک اصولی بودن در قاعده طهارت نیز وجود دارد، چون ملاک این نیست که در همه ابواب فقه کاربرد داشته باشد، بلکه ملاک اصولی بودن آن است که در طریق استنباط حکم شرعی واقع شود و یا از مواردی باشد که در مقام عمل، کار فقیه به آن منتهی شود. شاهد آن اینکه برخی مسائل مانند مسأله «دلالت نهی از عبادت بر فساد»، با اینکه در همه ابواب فقه کارآیی ندارد، اما مسأله‌ای اصولی است و اگر قرار باشد قاعده طهارت مسأله اصولی نباشد، باید بسیاری از مسائل دیگری که در علم اصول مورد بحث قرار گرفته است را خارج از علم اصول بدانیم. علاوه بر آنکه جریان قاعده طهارت در شبهات حکمیه را همگان نپذیرفته‌اند [۹ و ۸].

۱-۳-۳. دلیل اول: تسالم و عدم خلاف گفته می‌شود با تمام جزئیاتی که می‌تواند مورد اختلاف باشد، اصل این قاعده و مدلول آن مورد تسالم و اتفاق فقهاء است [۱۴ و ۱۲]؛ به عنوان مثال، مرحوم صاحب حدائق نسبت به طهارت هرچه که نمی‌دانیم نجس است، تا زمان علم پیدا کردن به نجاست آن، فرموده است: «در اصل این حکم اختلافی نیست و جای شبهه هم ندارد» [۱۳] و یا مرحوم محقق خوئی فرموده است: «طهارت آنچه شک در طهارت و نجاست آن داریم، واضح است و در آن اختلاف نشده، چه در شبهات موضوعیه و چه در شبهات حکمیه» [۱۵].

۲-۳-۳. دلیل دوم: روایات

مهم‌ترین دلیل در قاعده طهارت، به‌ویژه در استفاده جزئیات مورد اختلاف، روایات است. در ادامه به مهم‌ترین این روایات که توسط برخی از فقهاء مانند مرحوم سید محسن حکیم و مرحوم محقق خوئی مورد استدلال قرار گرفته است، اشاره می‌شود [۱۶ و ۱۵]. گفتنی است همان‌طور که مرحوم مشکینی در حاشیه کفایه فرموده است، این روایات از نظر سندی مستفیضند و اشکالی متوجه آنها نیست، علاوه بر آنکه در بین آن، بعضی صحیحه و بعضی موثقه‌اند [۱۷].

۱-۲-۳-۳. روایت اول: روایت عمار ساباطی

روایت اول روایت مفصلی است که شیخ طوسی در تهذیب به سند خود از عمار ساباطی از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است. آن قسمت محل بحث در نقل تهذیب، که صاحب وسائل نیز آن را تقطیع و ذکر کرده است، این چنین است:

«كُلُّ شَيْءٍ نَظِيفٍ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَدْرٌ فَإِذَا عَلِمْتَ فَقَدْ قَدِرَ وَ مَا لَمْ تَعْلَمْ فَلَيْسَ عَلَيْكَ» [۱۹ و ۱۸].

از موارد شک در طهارت در شبهات حکمیه می‌توان به شک در طهارت مسوخ، عرق جنب از حرام، عرق شتر نجاست‌خوار، خونی که به غرض معجزه ایجاد و خلق شده است، خون داخل تخم مرغ و مانند آن اشاره کرد.

شک در طهارت در شبهات موضوعیه دو نوع است، زیرا گاهی شک در اشتباه عین نجس با غیر آن است، مثل شک در اینکه این مدفوع، از حیوان مأکول‌اللحم است یا غیر مأکول‌اللحم، یا اینکه این مایع سرکه است یا خمر، یا این مایع خون است یا رنگ، این پشم یا مو از سگ و خوک است یا از گوسفند و مانند آن.

و گاهی شک در عارض شدن نجاست بر چیزی است که می‌دانیم عین آن طاهر است؛ مانند شک در غلیان عصیر عنبی، بنا بر اینکه با غلیان نجس بشود؛ شک در خمر شدن انگور، بنا بر قول مشهور در نجاست خمر؛ شک در تغییر آب کر به وسیله تغییر رنگ، بو و مزه آن؛ شک در برخورد نجاست با لباس یا بدن و مانند آن از هر آنچه که در دست مردم وجود دارد [۱۲ و ۱۱].

برخی از فقهاء مانند مرحوم صاحب حدائق، مرحوم سبزواری و مرحوم استرآبادی قائل به اختصاص قاعده طهارت به شبهات موضوعیه‌اند و در مقابل، بسیاری از فقهاء، امثال این قاعده را در شبهات حکمیه نیز جاری می‌دانند و معتقدند ادله قاعده طهارت از جمله روایات پیش‌گفته، اطلاق دارد و شامل تمام شبهات می‌شود [۱۳ و ۱۱].

۳-۳. بررسی دلائل قاعده طهارت

مهم‌ترین مسأله‌ای که در این نوشتار باید مورد بررسی قرار بگیرد، دلائلی است که به عنوان مدرک قاعده طهارت مطرح شده است. این بررسی از آن رو اهمیت دارد که مشخص شود آیا می‌توان از این دلائل قاعده طهارت را به دست آورد یا خیر؟

برخی مانند مرحوم سید مرتضی و شیخ طوسی منکر آن شده‌اند. مرحوم آخوند، محقق نائینی، محقق عراقی، محقق خوئی و مرحوم امام نیز فرموده‌اند، اگر غایت، قید حکم باشد، مفهوم دارد. البته خواهد آمد که برخی مانند شهید صدر در هر دو فرضی که غایت، قید موضوع و یا قید حکم باشد، دلالت آن بر قاعده طهارت را پذیرفته‌اند.

دیدگاه مرحوم آخوند در مفاد روایات مرحوم آخوند فرموده: حق آن است که اگر براساس قواعد ادبیات عرب، غایت، قید حکم باشد، در این صورت بر ارتفاع حکم هنگام تحقق غایت دلالت می‌کند؛ به دو دلیل: یکی انسباق و تبادر و دیگری خلف؛ به عبارتی اگر غایت، غایت طبیعت و سنخ حکم باشد (همان‌گونه که قائلیم خصوصیات داخل در مستعمل^۲ فیه نیست و طبیعی حکم ذکر شده است)، باید هنگام تحقق غایت، این سنخ حکم مرتفع شود، وگرنه اگر با حصول غایت، طبیعی حکم ثابت باشد، غایت، نهایت و امد تحقق طبیعی حکم نخواهد بود؛ به عنوان مثال در «کل شیء لک حلال حتی تعرف انه حرام»، کلمه «حتی» قید حکم است؛ یعنی تا زمانی حلیت وجود دارد که علم به حرمت پیدا شود و از این رو مفهوم دارد. همچنین در «کل شیء طاهر حتی تعلم انه قدر»، طهارت مغبی به علم به قذارت است، بنابراین دال بر مفهوم است [۷].

اما در مفاد این روایات سه‌گانه احتمالات مختلفی وجود دارد که ایشان به سه احتمال اشاره و یکی از سه احتمال را برمی‌گزینند. آشپان ذکر است ایشان خود در حاشیه فرائدالاصول، احتمال دیگری را مطرح کرده و آن را می‌پذیرد و آن اینکه می‌توان صدر و ذیل روایت را به طور مجموعی، بیان‌گر سه نکته دانست: صدر آن بیان‌گر طهارت

۲-۳-۳. روایت دوم: روایت حماد بن عثمان روایت دیگر روایتی است که حماد بن عثمان از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است و بر اساس آن، هر آب مشکوک‌الطهاره‌ای تا زمانی که علم به نجاست آن پیدا نشده است، طاهر محسوب می‌شود.

«الْمَاءُ كُلُّهُ طَاهِرٌ حَتَّى يُعْلَمَ أَنَّهُ قَذِرٌ» [۲۰ و ۱۹].

گفتنی است در برخی روایات به جای «يُعْلَمَ» «تَعْلَمَ» آمده است و یا سند آن به طریقی دیگر نقل شده است.

۳-۳-۲-۳. روایت سوم: روایت حفص بن غیاث

در روایتی که حفص بن غیاث نقل می‌کند نیز نسبت به بول این طور آمده است: «مَا أَبَالِي أَوْ بَوْلٌ أَصَابَنِي أَوْ مَاءٌ إِذَا لَمْ أَعْلَمْ» [۱۹ و ۱۸]. که نشان می‌دهد مادامی که انسان علم به نجاست ندارد، در گشایش است و می‌تواند حکم به طهارت کند.

۴-۳-۲-۴. روایت چهارم: مرسله صدوق

مرحوم صدوق نیز در المقنع روایتی را ارسال کرده است که مفید قاعده طهارت است. مرسله مذکور چنین است:

«کل شیء طاهر الا ما علمت انه قدر» [۲۱].

البته در وسائل به جای «الا ما علمت»، «حتی تعلم» ذکر شده است.

تقریب استدلال به روایات

از میان روایاتی که ذکر شد و دیگر روایات، بهترین روایتی که هم از نظر سند معتبر است و هم دلالت آن می‌تواند مفید مطلوب باشد، روایت اول، یعنی موثقه عمار است، اما با توجه به آنکه در این روایت از «حتی غائیه» استفاده شده است، در معنای آن وجوه مختلفی قابل تصور است؛ مشهور قائل به دلالت جمله غائیه بر مفهوم شده‌اند و در مقابل،

^۲ از دیگر احتمالات گفته شده می‌توان به دو مورد دیگر اشاره کرد: یکی اینکه روایت تنها بیان‌گر استحباب باشد و دیگری آنکه روایت بیان‌گر طهارت واقعیه مقید به عدم علم به نجاست باشد (منسوب به صاحب حدائق)

واقعیه اشیاء و طهارت ظاهریه مشکوک الطهاره بوده و ذیل آن اصل استصحاب را برساند [۲۲].

احتمال اول و قول مشهور آن است که روایت بیانگر قاعده طهارت باشد، یعنی این روایات به طور کامل، تنها بر یک چیز دلالت دارد و آن هم طهارت ظاهریه است و ربطی به استصحاب و یا حکم واقعی ندارد. دلیل آن هم این است که «حتی تعلم انه قدر» قید موضوع است، یعنی گویا امام فرموده «کل شیء لم تعلم انه قدر (اعنی کل شیء مشکوک الطهاره و النجاسه) فهو طاهر».

احتمال دیگر که صاحب فصول آن را مطرح کرده، آن است که صدر روایت بیانگر قاعده طهارت و ذیل آن بیانگر استصحاب باشد؛ به این معنا که هر شیء مشکوک الطهاره و مشکوک النجاسه، براساس قاعده طهارت ظاهراً محکوم به طهارت است و این حکم همچنان هست تا زمانی که علم به نجاست پیدا شود که در آن صورت بر اساس استصحاب عمل می‌شود.

احتمال سوم و مختار مرحوم آخوند این است که صدر این روایات و مغیای آن بیانگر حکم واقعی طهارت و ذیل و غایت آن بیانگر استصحاب باشد. به این بیان که امام علیه‌السلام بر طبق صدر این روایات فرموده است که هر شیئی برای انسان طاهر واقعی محسوب می‌شود و بر طبق ذیل آن فرموده است این حکم واقعی ظاهراً تا زمان علم به نجاست استمرار دارد؛ یعنی در موارد شک در طهارت و نجاست، مادامی که علم به قذارت و نجاست پیدا نکردیم، به دلیل جریان استصحاب، طهارت ظاهریه داریم.

مرحوم آخوند فرموده: احتمال اول درست نیست، چون اولاً ظاهر روایات مذکور این است که احکامی را بعنوانینهاالواقعیه بر اشیاء بار می‌کند و نه به عنوان مشکوک الطهاره؛ ثانیاً ظاهر این روایات آن است که «حتی تعلم» غایت حکم یعنی طهارت است و نه غایت موضوع.

احتمال دوم نیز درست نیست، چون اگر صدر را طهارت ظاهریه بگیریم، معلوم می‌شود که «حتی تعلم» را قید موضوع گرفته‌اید و اگر ذیل را هم طهارت ظاهریه مستفاد از استصحاب بگیریم، نشان می‌دهد که «حتی تعلم» را قید حکم گرفته‌اید، در حالی که بدیهی است یا باید قید موضوع باشد و یا قید حکم و در آن واحد نمی‌تواند هم قید برای موضوع باشد و هم برای حکم، چون این امر مستلزم استعمال لفظ در بیشتر از معنای خود است، که نه تنها جایز نیست، بلکه محال است.

بنابراین تنها احتمال صحیح، احتمال سوم است، چون اگر فقط می‌فرمود «کل شیء طاهر» و غایتی برای آن ذکر نمی‌کرد، پر واضح بود که در مقام بیان حکم واقعی است و وقتی برای چنین قضایایی که بیانگر حکم واقعی هستند، غایتی ذکر می‌شود، از دو حال خارج نیست:

الف. یا غایت یک امر واقعی است که به علم و جهل ما ارتباطی ندارد، مانند آنکه بگوید «کل شیء طاهر حتی یلاقی نجساً»، که چون ملاقات با نجس یک امر واقعی است و ضد یا نقیض طهارت است، استمرار طهارت، حکم تبعیدی محسوب نمی‌شود، بلکه حکمی عقلی است و از این رو ذیل و غایت نیز مانند صدر آن دلالتی بر حکم ظاهری ندارد.

ب. و یا غایت، علم قرار داده می‌شود، مانند روایات محل بحث که فرموده «کل شیء طاهر حتی تعلم انه قدر». در چنین مواردی با توجه به اینکه حکم، مغیای به علم شده است و می‌دانیم که حکم واقعی مغیای به علم نیست، کشف می‌کنیم که غایت یک حکم ظاهری را جعل می‌کند که همان استصحاب است. بر این اساس، معنای روایت چنین می‌شود: «هرچیزی واقعا طاهر است و این طهارت واقعی، ظاهراً استمرار پیدا می‌کند تا علم به نجاست پیدا کنید».

مرحوم آخوند در پایان فرموده: مؤید حکم واقعی بودن مغیا و حکم ظاهری نبودن آن، این است که در انتهای این

شده است و یا شیئی است که در طهارت آن شک داریم (شیء به وصف مشکوک الطهاره بودن).

الف: در صورتی که مراد از شیء، اولی باشد، حمل «طاهر» بر آن بیان گر حکم واقعی خواهد بود، بنابراین معنای روایت این گونه خواهد شد: «هر موجودی در عالم محکوم به طهارت واقعیه است».

ب: در صورتی که مراد از شیء، دومی باشد، حمل «طاهر» بر آن بیان گر حکم ظاهری است، چون آنچه که شک در موضوعش اخذ شده باشد، حکم ظاهری است و نمی تواند مراد از طاهر، طهارت واقعی باشد، چون موضوع حکم واقعی ذات شیء است و تقیید آن به مشکوک الطهاره بودن، معقول نیست. همچنین اینکه مراد از موضوع، شیء باشد (اعم از شیء مرسل و شیء مشکوک)، یا مراد از طاهر، مطلق طهارت باشد (اعم از طهارت واقعی و ظاهریه)، درست نیست، چون شیء مشکوک، از نظر رتبه متأخر از شیء مرسل و عدم مقید است، چنانچه رتبه متأخر از ظاهریه از طهارت واقعی متأخر است. سپس فرموده: اگر چه ظاهر صدر روایت، حکم واقعی است، اما ذیل آن، ظهور را منهدم می کند و به قرینه ذیل فهمیده می شود که مراد از صدر، حکم ظاهری است؛ چون حکم واقعی نمی تواند مغیای به علم به خلاف باشد؛ این در حالی است که اگر مراد حکم ظاهری باشد، بدون هیچ تاویلی می تواند مغیای به علم به خلاف باشد و بر طبق آن معنای روایت این گونه می شود: «هر مشکوک الطهاره ای محکوم به طهارت ظاهری است، تا زمانی که خلاف آن کشف شود و انسان علم به نجاست پیدا کند» و روشن است این معنا مفاد قاعده طهارت است و ربطی به حکم واقعی ندارد، چه برسد به آنکه مفید استصحاب باشد.

بنابراین این روایات یک معنا بیشتر ندارد و آن مفاد قاعده طهارت است. اگر هم از این ظهور چشم پوشی کنیم، باز باید آن را بر بیان حکم واقعی حمل کنیم که هیچ ارتباطی به استصحاب ندارد [۲۴].

روایت، امام علیه السلام پس از بیان «كُلُّ شَيْءٍ نَظِيفٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَدِرٌ» فرموده است: «فَإِذَا عَلِمْتَ فَقَدْ قَدِرَ وَ مَا لَمْ تَعْلَمْ فَلَيْسَ عَلَيْكَ»؛ این دو جمله ظهور دارد در اینکه تنها تفریعی غایت است. اگر «حتی تعلم» قید حکم باشد (که در این صورت مغیا حکم واقعی است، چون مشکوک بودن آن فرض نشده است)، منطوق آن چنین می شود: تا وقتی علم به طهارت پیدا نکردی، حکم ظاهری و تعبد به استمرار طهارت هست و زمانی که علم پیدا کردی، دیگر محکوم به طهارت نیستی. این دقیقاً همان دو جمله ای است که در انتهای روایت نتیجه گیری شده است. ظهور دو جمله اخیر در اینکه صرفاً بر غایت متفرع شده اند، نشان می دهد که مغیا حکم واقعی است [۷].

دیدگاه محقق اصفهانی در مفاد روایات مرحوم محقق اصفهانی نیز در بحث اجزاء، در تأیید کلام مرحوم آخوند در مورد روایت و «کل شیء طاهر» فرموده: مفاد این روایت، حکم ابتدایی به طهارت است، بی آنکه نظری به واقع داشته باشد و بخواهد از واقع حکایت کند. حکم به طهارت نیز، حکم به ترتیب آثار طهارت و انشاء احکام تکلیفیه و وضعیه آن، از جمله شرطیت است، از این رو ناگزیر، انضمام این روایت به ادله واقعیه، موجب توسعه در شرطیت می شود، یعنی شرطیت طهارت اعم از طهارت واقعیه و طهارت ثابت با قاعده طهارت می گردد [۲۳].

دیدگاه محقق نائینی در مفاد روایات در مقابل، برخی به نقد دیدگاه مرحوم آخوند برخاسته اند؛ به عنوان مثال، مرحوم محقق نائینی گفته است که روایات مذکور، دلالتی بر حجیت استصحاب و ارتباطی به طهارت واقعیه ندارد، بنابراین حتی نمی تواند استصحاب طهارت را معتبر بداند، چه برسد به آنکه ادعا کند میان طهارت واقعیه و قاعده طهارت و استصحاب جمع شده است، بلکه مفاد آن تنها قاعده طهارت است.

وی در دفاع از دیدگاه خود فرموده: مراد از «شیء» در روایت یا ذات شیء است که حکم واقعی اولی بر آن عارض

روایت این گونه می‌شود: «اشیاء طاهر هستند مادامی که مشکوک هستند و علم به نجاستشان ندارید». این عبارت نیز مفید طهارت ظاهریه اشیاء است و در هر صورت ربطی به طهارت واقعی و استصحاب ندارد.

در صورتی که جمله‌ای را در تقدیر بگیریم تا غایت قید آن باشد، دلالت بر طهارت واقعی و استصحاب خواهد کرد؛ مثل اینکه بگوییم «کل شیء طاهر و طهارت مستمره حتی تعلم أنه نجس»، اما مشکل این است که تقدیر خلاف اصل است و دلیلی برای التزام به آن وجود ندارد [۹].

دیدگاه امام خمینی در مفاد روایات مرحوم امام فرموده است: ادله اصالة الطهاره حاکم بر ادله شرائط و محقق طهور در ظرف شک است و معنای محکومیت ادله شرائط این است که آثار طهارت، بر شیء مشکوک الطهاره بار می‌شود؛ به عبارت دیگر مفاد «تظیف» در روایت، یا طهارت واقعی است و یا طهارت ظاهریه، به معنای معامله طاهر واقعی با شیء مشکوک الطهاره و ترتیب آثار طهارت بر آن؛ طهارت واقعی نمی‌تواند باشد، چون این طهارت لباً برای ظرف شک جعل شده است و به حصول علم به نجاست، مغیا شده است، حال آنکه این دو از لوازم طهارت ظاهریه هستند و نه طهارت واقعی؛ از این رو معنای دوم تعیین می‌یابد که مفاد آن جواز ترتیب آثار طهارت بر مشکوک الطهاره است، به لسان تحقق طهارت و به لسان اینکه شاک در طهارت واجد آن است، از این رو متفاهم عرفی از آن این است که نمازی که مشروط به طهارت بود را می‌توان در حال شک در همین لباس مشکوک اتیان کرد و نماز اتیان شده مصداقی از نماز مأمور به و واجد شرط آن است.

نتیجه آنکه این روایت سبب می‌شود ادله شرطیت توسعه پیدا کند و شامل طاهر ظاهریه نیز بشود و به تبع، نماز در چنین لباسی واجد شرط است، چون شرط شامل طهارت ظاهریه نیز می‌شود [۲۷].

دیدگاه محقق عراقی در مفاد روایات

مرحوم محقق عراقی نیز اصالة الطهاره را از اصول تنزیلیه دانسته که مفاد آن این است که مشکوک تنزیلاً و تعبداً همچون واقع است؛ به این معنا که بر اساس اصل طهارت، به خاطر تعبد شارع، بنا بر این گذارده می‌شود که مشکوک الطهاره، طهارت واقعیه دارد، بی آنکه طهارتی ظاهری برای آن شیء مشکوک جعل شود و یا حقیقتاً اثر طهارت را توسعه دهد [۲۵].

بنابراین قاعده طهارت از اصول تنزیلیه محرز واقع است، شاهد آنکه در صورتی که انسان با آب مشکوک الطهاره وضو بگیرد یا غسل کند، حکم به صحت می‌شود. اگر قاعده طهارت از اصول محرز واقع نباشد، این حکم مستلزم محذور است، چون یا مستفاد از ادله شرطیت طهارت آب وضو و غسل، این است که طهارت واقعیه آب شرط است و یا طهارت آب اعم از طهارت واقعیه و ظاهریه؛ اگر طهارت واقعیه شرط باشد و بگوییم قاعده طهارت محرز واقع نیست، نباید وضو با این آب صحیح باشد، چون شرط آن محقق نشده است و اگر مطلق طهارت شرط باشد، در صورتی که معلوم شد آن آب نجس بوده، نباید حکم به اعاده وضو شود، چون شرط وضو را که مطلق طهارت بوده، دارا بوده است و حال آنکه هیچ کس ملتزم به آن نیست [۲۶].

دیدگاه محقق خوئی در مفاد روایات

مرحوم محقق خوئی در نقد کلام مرحوم آخوند در حاشیه فرائد الاصول فرموده است: استفاده هر دو طهارت واقعی و ظاهری از این روایات ممکن نیست، چون یا غایت ذکر شده قید موضوع است و یا قید حکم؛ در صورتی که قید موضوع باشد، معنای روایت این گونه می‌شود: «کل شیء لم تعلم نجاسته فهو طاهر» که مفاد قاعده طهارت و مفید طهارت ظاهریه برای اشیائی است که در طهارت آنها شک داریم. همچنین در صورتی که غایت قید محمول باشد، باز چنین معنایی خواهد داشت، زیرا بر طبق این احتمال معنای

دیدگاه شهید صدر در مفاد روایات مرحوم شهید صدر پس از نقل کلام مرحوم صاحب کفایه، در مقام پاسخ به ایشان فرموده است: قاعده طهارت با دو دلیل واقعی در تقابل است، یکی دلیل طهارت و نجاست آن شیء و دیگری دلیل اشتراط نماز به طهارت.

الف: وقتی قاعده طهارت را با دلیل اول مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم که قاعده طهارت توسعه‌دهنده یا ضیق‌کننده آن نیست و حکومتی بر آن ندارد؛ از این رو یا باید آن طور که صاحب حدائق فرموده، مخصص آن باشد و یا باید حکمی ظاهر و مؤمن از آن باشد. از طرفی مخصص دلیل نجاست نیست، پس تنها حکمی ظاهری است که موضوع آن شک در نجاست و طهارت است. در هر صورت اگر بگوییم قاعده طهارت مخصص دلیل نجاست است، در اینکه نمازی که در آن شیء مشکوک خوانده شده، واقعا صحیح است و مجزی است، سخنی نیست، اما این مطلب صحیح نیست و باید گفت که قاعده طهارت تنها حکمی ظاهری است.

ب: همچنین وقتی قاعده طهارت را با دلیل دوم که بیان‌گر شرطیت طهارت است، مقایسه می‌کنیم، دو احتمال مطرح می‌شود: یکی اینکه مشکوک الطهاره به لحاظ احکامی که از ناحیه شارع جعل شده است، به منزله ظاهر واقعی تنزیل کرده باشد، که در این صورت بر آن حکومت خواهد داشت و سبب توسعه حقیقی در شرطیت می‌شود، و دیگری آنکه مشکوک، نازل منزله ظاهر قرار گرفته باشد تا وظیفه مکلف در حالت شک و اشتباه را روشن کرده و او را از سردرگمی بیرون بیاورد.

در ادامه می‌فرماید: اگرچه به نظر می‌رسد احتمال اول درست بوده و در برخی موارد تنها احتمال معقول باشد، اما در مواردی که شک در موضوع تنزیل اخذ شده است، هر دو احتمال معقول است، از این رو اگر نتوانیم معنای دوم را حتی بر اساس مناسبات حکم و موضوع استظهار کنیم، عبارت مجمل خواهد بود و نمی‌توان توسعه واقعی را از آن استفاده کرد [۱۰].

وی در بحثی دیگر دیدگاه خود را به روشنی تبیین کرده و فرموده: با توجه به بطلان نظریات دیگر در این مسأله، نظر درست آن است که گفته شود روایت تنها بیان‌گر قاعده طهارت ظاهری است، چه غایت را قید موضوع بدانیم و چه قید محمول. حتی می‌توان گفت ذیل روایت که می‌گوید: «فإذا علمت أنه قدر فلیس علیک شیء»، دلالت صریح بر این دارد که روایت تنها در مقام بیان وظیفه عملی در ظرف شک و تردد در حکم واقعی است و از این رو تنها حکم مستفاد از آن، قاعده‌ای ظاهری است و بر فرض اجمال روایت، با ضمیمه کردن اطلاق ادله احکام واقعی که در حال شک نیز باقی است، می‌توان به دلالت التزامی کشف کنیم که حکم و طهارت مستفاد از روایات، حکم و طهارت ظاهری است و نه واقعی [۱۰].

دیدگاه نگارنده در مفاد روایات با توجه به آنچه گفته شد به نظر می‌رسد قول صحیح آن است که گفته شود به قرینه ذیل روایت که حکم به طهارت را مغیا و مقید به علم به نجاست کرده است و با توجه به اشتراک احکام بین عالم و جاهل و عدم مقید بودن حکم واقعی به علم به خلاف، طهارتی که در صدر روایت به آن حکم شده است، طهارت ظاهری است و مستفاد از این روایات، قاعده طهارت ظاهری است. همچنین همان طور که مرحوم محقق خوئی فرموده است، از آنجا که استفاده استصحاب از ذیل روایت مستلزم تقدیر است و نیازی به چنین تقدیری نیست و اصل هم عدم تقدیر است، این روایت مفید اصل استصحاب نیست و تنها حکم مستفاد از آن، طهارت ظاهری برای مشکوک الطهاره و النجاسة است که از آن به قاعده طهارت تعبیر می‌شود.

۳-۳-۳. دلیل سوم: حکم عقل

دلیل دیگری که می‌توان برای اثبات قاعده طهارت، تنها در شبهات حکمی بیان کرد، دلیلی شبیه برائت عقلیه در احکام تکلیفیه است؛ نجاسات در شریعت امور محدود و معدودی هستند، از این رو اگر چیزی از نظر شرع نجس

باشد، با جریان اصل عدم تذکیه، نوبت به قاعده طهارت نمی‌رسد.

مرحوم شیخ انصاری فرموده است: در حکومت اصل سببی بر مسببی، فرقی نیست بین آنکه اصل سببی مخالف با اصل مسببی باشد یا موافق با آن، هر چند برخی از اصولیان این امر را نپذیرفته‌اند و در مواردی که اصل سببی موافق با اصل مسببی باشد، هر دو اصل را جاری دانسته‌اند.

اصل سببی مخالف، مانند آنکه لباس نجسی را با آبی بشوییم که در طهارت آن شک داریم؛ در اینجا اصل سببی در آب، اصالة الطهاره است و اصل مسببی در لباس، استصحاب نجاست است. اصل سببی موافق نیز، مانند آنکه در آب مشکوک الطهاره‌ای، اصالة الطهاره جاری کنیم؛ در این مثال، در اباحه و حلیت آن آب شک داریم و اصاله الاباحه هم قابلیت جریان دارد، اما منشأ شک در حلیت و حرمت، طهارت و نجاست آب است، از این رو اصالة الاباحه محکوم اصالة الطهاره است، هر چند موافق با هم هستند.

گفتنی است در تمام این موارد، اصل سببی حاکم یا وارد بر اصل مسببی است، چون نسبت اصل سببی به اصل مسببی، نسبت اماره و اصل است، به این معنا که با جریان اصل در ناحیه سبب، شک در ناحیه مسبب شرعاً زائل می‌شود؛ به عنوان مثال، اگر آب قلیلی داشته باشیم که نجس باشد و مقدار دیگری آب قلیل طاهر به آن بیافزاییم که مجموع این دو آب به اندازه کر شود و شک کنیم که آیا آن مقدار آب نجس سبب نجاست این مقدار آب پاک شد و یا این مقدار آب پاک سبب شد که مجموع کر و پاک شود، دو اصل سببی داریم و یک اصل مسببی؛ دو اصل سببی عبارت است از استصحاب نجاست آب قلیل الف و استصحاب طهارت آب قلیل ب. این دو اصل تعارض و تساقط می‌کنند و نسبت به مجموع دو آب، نوبت به اصل مسببی یعنی قاعده طهارت می‌رسد که بلامعارض جاری می‌شود.

باشد، به ویژه اگر عرف آن را نجس نمی‌شمارد، بر شارع لازم است که آن را بیان کند. وقتی در منابع احکام جستجوی لازم صورت می‌گیرد و دلیلی بر نجاست و قذارت آن یافت نمی‌شود، می‌توان گفت که شارع آن را طاهر به شمار آورده است؛ به عبارت دیگر، اگرچه نجاست حکمی وضعی است، اما احکام تکلیفیه الزامیه متعددی از آن ناشی می‌شود، از این رو نسبت به احکام وضعیه همچون اکل و شرب و تلویث مسجد نیز، می‌توان به لحاظ آثار تکلیفیه، براءت را جاری دانست. شایان ذکر است، طهارت، مانند اباحه در عرف عقلاء و شرع، نیازی به بیان ندارد [۱۲].

۳-۴. نسبت قاعده طهارت و قاعده حل

با توجه به اینکه قاعده حل، اصل حکمی است، در صورتی که در موضوعی اصلی جاری باشد، اصالة الحل محکوم یا مورود آن است، چون اصل موضوعی و اصل حکمی، سببی و مسببی هستند و با جریان اصل در سبب، از باب تعبد، شک در مسبب نیز مرتفع می‌شود [۲۶]. از این رو، در صورتی که شک در حلیت و حرمت شیئی، ناشی از شک در طهارت و نجاست آن باشد، چه به شکل شبهه حکمی و چه به شکل شبهه موضوعیه، با جریان قاعده طهارت، شک در حلیت و حرمت زائل می‌شود و نوبت به جریان قاعده حل نمی‌رسد. نسبت قاعده طهارت و سایر اصول حکمی نیز به همین شکل است.

۴. موارد عدم جریان قاعده طهارت

الف. موارد وجود اصل موضوعی

همان‌گونه که طهارت و نجاست در برخی موارد، سبب حلیت و حرمت به شمار می‌آیند و از این رو با وجود جریان قاعده طهارت، از باب تقدیم اصل سببی بر اصل مسببی، نوبت به قاعده حل نمی‌رسد، همین‌طور در برخی مواقع نیز، طهارت و نجاست مسبب برخی موارد دیگر هستند، از این رو با جریان اصل در سبب، نوبت به قاعده طهارت که اصل مسببی است، نمی‌رسد؛ به عنوان مثال، اگر شک ما در طهارت و نجاست، ناشی از شک در تذکیه و عدم تذکیه

به عنوان مثال، مرحوم شیخ انصاری نسبت به روایاتی که به شستن بخشی از لباسی امر کرده است که به اصابت نجاست به قسمتی از آن بخش علم داریم و در آن، شستن لباس با این علت واجب شمرده شده است که: «حتی یکون علی یقین من طهارته» (مانند: قُلْتُ فَإِنِّي قَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ وَ لَمْ أَدْرِ أَيْنَ هُوَ فَأَغْسِلُهُ قَالَ تَغْسِلُ مِنْ نُؤْبِكَ النَّاجِيَةَ الَّتِي تَرَى أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهَا حَتَّى تَكُونَ عَلَى يَقِينٍ مِنْ طَهَارَتِكَ)، فرموده است: این تعلیل نشان می‌دهد که با توجه به علم اجمالی به نجاست، اصالة الطهاره جاری نمی‌شود [۲۸].

ج. موارد جریان استصحاب

از دیگر مواردی که قاعده طهارت می‌تواند جاری باشد، اما نوبت به آن نمی‌رسد، جایی است که حالت سابقه شیء مشکوک الطهاره معلوم باشد و بتوان استصحاب طهارت و یا استصحاب نجاست کرد؛ چون با وجود استصحاب، قاعده طهارت جاری نمی‌شود؛ به عنوان نمونه، از دید مرحوم آخوند رابطه دلیل استصحاب با دلیل دیگر اصول عملیه (چه اصول شرعیه مانند برائت شرعیه، احتیاط شرعی، قاعده حل و قاعده طهارت، و چه اصول عقلیه مانند برائت عقلیه و احتیاط عقلی و تخییر عقلی)، همان رابطه امارات با استصحاب است؛ یعنی استصحاب بر دیگر اصول عملیه وارد است.

ایشان وجه تقدیم استصحاب بر اصول نقلیه را در حاشیه فرائدالاصول این‌گونه توضیح داده است که موضوع سایر اصول عملیه شک از همه جهات و شک مطلق است و حکم ظاهری مغیای به علم ولو من وجه است. از طرف دیگر، در استصحاب یقین سابق وجود دارد و شک لاحق از بعضی جهات است، یعنی شک در بقاء است و با جریان استصحاب حکم مشکوک من بعض الجهات تبدیل به علم به حکم می‌شود و دیگر می‌گوییم حکم به عنوان «کونه مشکوک البقاء» معلوم است. به بیان دیگر، می‌توان گفت موضوع سایر اصول عملیه شک از همه جهات و شک مطلق است،

مثال دیگر آنکه، اگر محل نجسی را به ترتیب، با دو آب مشتبه به نجاست بشوییم، شک می‌کنیم که آیا آب «الف» نجس بود و آب «ب» آن محل نجس آغشته با آب «الف» نجس را پاک کرد و یا آب «ب» نجس بود و هر چند آب «الف» محل نجس را تطهیر کرد، اما دوباره محل به آب «ب» نجس شد؟ در اینجا استصحاب عدم تقدم غسل به آب نجس بر آب طاهر و استصحاب عدم تقدم غسل به آب طاهر بر آب نجس، تعارض و تساقط می‌کنند و نوبت به قاعده طهارت که اصل مسببی است، می‌رسد [۲۸ و ۷].

ب. موارد علم اجمالی

در مباحث علم اجمالی دو دیدگاه کلی وجود دارد؛ برخی علم اجمالی را مقتضی تنجز و برخی آن را علت تامه تنجز تکلیف می‌دانند. آنان که علم اجمالی را علت تامه می‌دانند، در اطراف علم اجمالی، اصل عملی را جاری نمی‌دانند؛ از این رو یکی از مواردی که انسان شک دارد، اما نمی‌تواند قاعده طهارت یا اصل طهارت جاری کند، جایی است که این شک مقرون به علم اجمالی باشد و در موارد علم اجمالی قائل به علیت تامه علم اجمالی برای تنجز تکلیف باشد. ولی آن دسته از اصولیانی که علم اجمالی را مقتضی تنجز تکلیف می‌دانند، معتقدند در صورتی علم اجمالی منجز است که در اطراف آن اصل جاری نباشد، از این رو در مواردی که همه اطراف علم اجمالی با هم مساوی هستند و اصل عملی فی نفسه در هر طرف می‌تواند جاری باشد، معتقدند که از ادله حجیت اصول این‌گونه استفاده می‌شود که چنین مواردی را شامل نمی‌شود و یا اگر شامل شود، با توجه به اینکه جریان اصل در دو طرف موجب مخالفت عملیه قطعیه و طرح علم اجمالی می‌شود (جریان آن در یک طرف مشخص، ترجیح بلامرجح است و جریان آن در یک طرف نامشخص و به شکل تخییری، خلاف ظهور ادله در تعیین است)، اصول در هیچ یک از اطراف جاری نمی‌شود و با تعارض، تساقط می‌کند.

به طهارت و هم نجاست باشد، اما تاریخ آن دو مشخص نباشد و به اصطلاح هر دو مجهول التاریخ باشند، نوبت به استصحاب نمی‌رسد، زیرا استصحاب در دو طرف تعارض می‌کند. بعد از تعارض دو استصحاب و تساقط آن نوبت به قاعده طهارت می‌رسد و با تمسک به آن، به طهارت شیء مشکوک الطهاره حکم می‌شود [۱۲].

نتیجه گیری

از مطالب پیش‌گفته روشن شد که قاعده طهارت از پرکاربردترین قواعد فقهیه‌ای است که می‌توان آن را از روایات اصطیاد و بر اساس آن به طهارت ظاهری اشیاء مشکوک الطهاره والنجاسته حکم کرد. این قاعده چه در شبهات موضوعیه و چه در شبهات حکمیه جاری است و با اصل طهارت به معنای استصحاب طهارت متفاوت است و در جایی که حالت سابقه شیء مشخص نیست، یا حالت سابقه ملحوظه وجود ندارد، نیز جریان دارد. مهم‌ترین دلیل این قاعده موثقه عمار است که بنا بر نظر صحیح، مفاد آن تنها قاعده طهارت است و ربطی به طهارت واقعی و استصحاب طهارت ندارد. نیز روشن شد که در مواردی که شک در حلیت و حرمت، ناشی از طهارت و نجاست باشد، تنها قاعده طهارت جاری است و نوبت به قاعده حل و دیگر اصول حکمی نمی‌رسد؛ چنانچه با وجود اصول موضوعی مانند اصل عدم تذکیه، نوبت به قاعده طهارت نمی‌رسد. در پایان نیز مواردی که به هر دلیل قاعده طهارت نمی‌تواند در آن مرجع باشد، مورد اشاره قرار گرفت.

تعارض منافع

نتایج حاصل از این مطالعه با منافع دیگر نویسندگان در تعارض نمی‌باشد.

یعنی چه شک در حکم واقعی و چه شک در حکم ظاهری. با وجود استصحاب شک من جمیع الجهات تبدیل به شک من بعض الجهات می‌شود، یعنی شک ما در حکم ظاهری برطرف می‌شود، چون بر خلاف سائر اصول عملیه، در استصحاب حکمی مماثل با حکم واقعی جعل می‌شود و بنابراین با اجراء استصحاب، حکم ظاهری معلوم می‌شود و شک ما تنها در بعضی از جهات، یعنی در حکم واقعی است.

ممکن است گفته شود چرا به جای آنکه دلیل استصحاب را وارد بر دلیل اصول بدانیم، دلیل اصول را مخصص دلیل استصحاب ندانیم؟ مرحوم آخوند در پاسخ فرموده: این امر به دلیل آن است که اگر استصحاب را مقدم بدانیم، محذوری لازم نمی‌آید و تنها شک مطلق که موضوع سائر اصول است، از بین می‌رود؛ اما اگر سائر اصول را مخصص دلیل استصحاب بدانیم، یا باید قائل به تخصیص بلامخصص بشویم که جایز نیست و یا اگر دلیل مثلاً برائت نقلیه را مخصص دلیل استصحاب بدانیم، دور لازم خواهد آمد؛ زیرا مخصص بودن برائت نقلیه نسبت به استصحاب، متوقف بر اعتبار برائت است و اعتبار برائت متوقف بر مخصص استصحاب بودن آن است.

گفتنی است اشکال دور در تقدیم استصحاب بر برائت، لازم نمی‌آید، چون اعتبار استصحاب متوقف بر مخصص و مقید بودن آن نسبت به دلیل برائت نیست، بلکه اگر دلیل برائت تخصیص هم نخورد، استصحاب در کنار آن می‌تواند معتبر باشد و از باب ورود، بر برائت مقدم شود و چون وارد است و موضوع دلیل برائت از بین می‌رود، نیازی به تخصیص زدن آن نیست [۷].

با این وجود مواردی هست که با اینکه استصحاب فی‌نفسه می‌تواند جاری باشد، اما به جهتی نوبت به قاعده طهارت می‌رسد؛ به عنوان نمونه در صورتی که ظرفی هم مسبوق

Research article

Journal of Halal Research/ 2020; 3(1):48-63

Examining the reasons for the rule of purity and the ruling on its useEbrahim Tavakoli Moghaddam ^{1,2*}*1- PhD of Imami words, Faculty of theology, University of Tehran, Tehran, Iran.**2- Professor in high levels of Juricprudence and doctrines of Khorasan Seminary, mashhad, Iran.**Received: 9 July 2020**Acceptance: 26 August 2020***ABSTRACT**

In this research, an attempt is made to investigate the existence of a rule called the rule of purity in thematic and jurisprudential doubts, and to pay attention to the use of such a rule of narrations, and whether the verdict used by them is real or apparent. In this article, by searching in the books of most famous fundamentalists and jurists, the most important views in this regard have been identified, quoted and examined. An examination of the words of these scholars shows that although the fundamentalists have accepted the principle of this rule, they do not have the same view on its details, and also there is no consensus on the matter that the narrations which are known as evidence of this rule, refer only to the rule of purity or express the true purity of objects and other principles, such as Istishab. The results showed that the most important reason for the rule of purity is the authenticity of Ammar, which confirms the opinion of those who claim that this narration refers only to the rule of apparent purity.

Keywords: The rule of purity; The principle of purity; Practical rule; Jurisprudence principle

*Correspondance to: Ebrahim Tavakoli Moghaddam, etm1389@gmail.com, Tel.: 05137240246

[view Journal](#)

<https://doi.org/10.30502/H.2020.238784.1025>



This paper is open access under [Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International](#) license

References:

- [1]. Ibn Fars A. Researcher/editor: Abdul Salam MH, Dictionary of Standards Language. Islamic Propaganda Office of Qom Seminary, Qom, 1404 AH. [In Arabic]
- [2]. Fayumi AM. The luminary lamp in a strange and big explanation. Second Edition. Dar Al-Hijra Institute, Qom. 1414 AH. [In Arabic]
- [3]. Ragheb Isfahani HM. Vocabulary in the strange of the Quran. Researcher: Safwan Adnan Davoodi, House of Science Shamia House. Damascus, 1412 AH. [In Arabic]
- [4]. Ibn Manzur MM. Arabic language, third edition, Dar Sader: Beirut. 1414 AH. [In Arabic]
- [5]. Mustafavi H. Research in the words of the Holy Quran. first edition, book center for translation and publication, Tehran, 1402 AH. [In Arabic]
- [6]. Meshkini A. (Bita). Terms of jurisprudence, Bina, Bija. [In Arabic]
- [7]. Akhund Khorasani MK. The Adequacy of the Fundamentals, ninth edition, Islamic Publishing Institute, Qom. 1425 AH. [In Arabic]
- [8]. Al-Sheikh Razi MT. (Beta), the beginning of arrival. Corrector: Muhammad Abdul Hakim Musawi, Bina, Bija. [In Arabic]
- [9]. Khoei, SA. (1417 BC), Asset lamp. Author: Muhammad Surur Bahsoudi, Judicial Library: Fifth Edition. Qom. 1417 BC. [In Arabic]
- [10]. Sadr, SMB. Research in the science of principles. Author: Seyyed Mahmoud Hashemi Shahroudi, fourth edition, Institute of Encyclopedia of Islamic Jurisprudence, Qom. 1431 AH. [In Arabic]
- [11]. Faqih MT, The rules of jurisprudence. fourth edition, House lights, Beirut. 1407 AH. [In Arabic]
- [12]. Makarem Shirazi N. Islamic jurisprudence rules. Third edition, Imam Ali Ibn Abi Talib School (AS), Qom. 1370 AH. [In Arabic]
- [13]. Bahrani Al-Asfour YA. Nurturing gardens in the provisions of the pure, researcher / editor: Mohammad Taqi Irwani and Sayyid Abdul Razzaq Muqarram, Islamic Publications Office, Qom. 1405 AH. [In Arabic]
- [14]. Mustafavi MK. Rules of Jurisprudence. First edition, International Center for Islamic Studies, Qom. 1426 AH. [In Arabic]
- [15]. Khoei SA. Revision in Explanation of the Documentary Lug. Author: Ali Gharawi, the first edition, under the supervision of Mr. Lutfi, Judicial Library, Qom. 1418 BC. [In Arabic]
- [16]. Hakim SMT. Document handle. first edition, Interpretation House Institute, Qom. 1416 AH. [In Arabic]
- [17]. Mishkini A. Margin of adequacy of principles. First edition, Loghman, Qom. 1413 BC. [In Arabic]
- [18]. Tusi MH. Refinement of judgments, fourth edition, Islamic Library: Tehran. 1407 AH. [In Arabic]
- [19]. Hor Amili MH. Shia means, first edition, Al-Albait Institute, peace be upon them, Qom. 1409 AH. [In Arabic]
- [20]. Klini, MY. Enough, first edition, House of the talk for printing and publishing: Qom. 1429 AH. [In Arabic]
- [21]. Saduq, MAB. The Mystery. researcher / corrector: Research group of Imam Hadi (as) Institute, Imam Hadi (as) Institute, Qom. 1415 AH. [In Arabic]
- [22]. Akhund Khorasani MK. The pearls benefits in the footnote to al-Farid, First edition. the printing and publishing establishment of the Ministry of Culture and Islamic Guidance, Tehran. 1410 AH. [In Arabic]
- [23]. Isfahani MH. The End of Knowledge, Second Edition, Al-Bayt Institute, Beirut. 1429 AH. [In Arabic]
- [24]. Naeini MH. Benefits of principles. Author: Mohammad Ali Kazemi Khorasani, first edition, Qom Seminary Teachers Association, Qom. 1997. [In Arabic]
- [25]. Iraqi ZA. The End of Thoughts. Edited by: Mohammad Taghi Boroujerdi Najafi, Third Edition,

Islamic Publications Office, Qom. 1417 AH. [In Arabic]

[26]. Iraqi ZA. Articles of Principles, first edition, Islamic Thought Association, Qom. 1420 AH. [In Arabic]

[27]. Ansari M. Pioneering origins, fifth edition, Islamic Thought Association: Qom. 1424 AH. [In Arabic]

[28]. Khomeini SRM. Refinement of principles. Author: Jafar Sobhani, first edition, Imam Khomeini Publishing Institute, Tehran. 1423 AH. [In Arabic]